

آداب الصّوفیّه

و

السّائر الحایر

دو رسالۀ فارسی کهن در تصوّف

تألیف

نجم الدین کبری

به اهتمام

مسعود قاسمی



نشریات طهوری

سرشناسه	: نجم‌الدین کبری، احمد بن عمر، ۵۴۰-۵۶۱۸ ق.
عنوان قرارداد	: مختصر فی آداب الصوفیه و الساکین لطریق الحق السائر الحائر الواجد
عنوان و نام پدیدآورنده	: آداب الصوفیه و السائر الحائر: دو رساله فارسی کهن در تصوف / تألیف نجم‌الدین کبری: به اهتمام مسعود قاسمی.
مشخصات نشر	: تهران: طهوری، ۱۳۹۰
مشخصات ظاهری	: ۱۸۳ ص.
شابک	: 978-600-5911-07-7
وضعیت فهرست‌نویسی	: فیا.
عنوان بزرگ	: السائر الحائر.
موضوع	: تصوف — آداب و اعمال — متون قدیمی تا قرن ۱۴ ق.
موضوع	: نثر فارسی — قرن ۶ ق.
موضوع	: کبرویه.
شناسه افزوده	: قاسمی، مسعود، مصحح
رده‌بندی کنگره	: ۱۳۹ ۱۳۱۴/۳ BP۲۸۸
رده‌بندی دیویی	: ۲۹۷/۸۴
شماره کتابشناسی ملی	: ۳۴۱۷۳۳۱

انتشارات طهوری

شماره ۱۴۳۸، خیابان انقلاب، صندوق پستی ۱۳۱۴۵-۱۴۳۸

تلفن ۶۶۴۸۰۰۱۸ - ۶۶۴۰۶۳۳۰

آداب الصوفیه و السائر الحائر

دو رساله فارسی کهن در تصوف

تألیف نجم‌الدین کبری

به اهتمام مسعود قاسمی

چاپ اول، ۱۳۹۰

شمارگان: ۱۱۰۰ نسخه

چاپ گلشن، صحافی کاوا

شابک ۷-۷-۵۹۱۱-۶۰۰-۹۷۸-۹۷۸-600-5911-07-7 ISBN

حق هرگونه چاپ و انتشار برای انتشارات طهوری محفوظ است

۶۰۰۰ تومان

فهرست

۵		پیشگفتار
۳۱		مختصر فی آداب الصوفیه و السالکین لطریق الحق
۵۳		توضیحات
۷۵		نسخه بدلها
۱۰۳		فهرستها
۱۱۱		السائر الحائر الواجد الى السائر الواحد الماجد
۱۴۱		توضیحات
۱۶۵		فهرستها

پیشگفتار

ابو عبدالله احمد بن عمر بن محمد بن عبدالله خیوفی خوارزمی، مشهور به نجم الدین کبری، نجم کبری، نجم الدین خوارزمی، شیخ احمد کبیر، و ملقب به طائفة الکبری، شیخ ولی تراش و مکتبی به ابوالجناب، در سال ۵۴۰ هجری قمری در یکی از شهرهای خوارزم، موسوم به خیوه، زاده شد و در سال ۶۱۸ هجری، در حمله مغول، به شهادت رسید.

درباره شهادت شیخ

واقعه و نحوه شهادت نجم الدین کبری، هنگام حمله مغولان، به چند صورت ذکر شده. در تذکرةهایی مانند *نفحات الانس*^۱ و *هفت اقلیم*^۲ و *ریاض العارفین*^۳ تقریباً به یک صورت نقل شده، و ظاهراً مأخذ دو کتاب اخیر *نفحات الانس* بوده است. در این منابع آمده است که چون لشکر تاتار به خوارزم رسیدند شیخ بعضی از اصحاب خود را

۲- هفت اقلیم، ج ۳، ص. ۳۱۸

۱- نفحات الانس، ص ۴۲۳

۳- ریاض العارفین، ص ۲۳۱

گرد آورد و به آنان گفت که به بلاد خویش روند لکن آنان در خواستند تا او نیز به همراه ایشان خوارزم را رها کند، ولی شیخ می‌گوید مرا اذن نیست و می‌باید در اینجا شهید شوم. پس از رفتن اصحاب و آمدن لشکر چنگیز، نجم الدین دلیرانه در برابر آنها می‌ایستد و کشته می‌شود. روایت شده که شیخ در زمان شهادت، موی یکی از مغولان را چنان می‌گیرد که بعد از کشته شدن نمی‌توانند آن را از مشت او رها کنند و مجبور می‌شوند کاکل آن مغول را ببرند. در پایان شرح این حادثه، در تذکره ریاض العارفین، تاریخ شهادت شیخ ۵۱۸ هجری گفته شده که بی‌تردید اشتباه است.

مؤلف تاریخ گزیده آورده است که: «چنگیزخان پیش شیخ نجم الدین کبری فرستاد که فرموده‌ام که در خوارزم قتل عام کنند باید که از او بیرون آیی تا کشته نشوی. شیخ جواب داد که: هفتاد سال در زمان خوشی با خوارزمیان مصاحب بودم، در وقت ناخوشی از ایشان تخلف کردن بی‌مروتی باشد. در فترت مغول در سنه ثمان و عشر و ستمائه، به عهد ناصر خلیفه، در خوارزم شهید شد و مزارش ناپیدا است.»^۱ امین احمد رازی در تذکره خویش، از قول تاریخ گزیده، این ماجرا را نیز نقل کرده است.^۲

قاضی نور الله شوشتری ضمن بیان آنکه چنگیزخان و اولادش به سبب علو مرتبه شیخ، از وی التماس کردند از جرجانیه بیرون رود، و

۱- تاریخ گزیده، ص ۶۶۹. آرامگاه نجم الدین کبری در خانقاه خودش در خیوه است.

۲- مفت اقلیم، ج ۳، ص ۳۱۹.

جواب شیخ به ایشان، مانند تفحات الانس و هفت اقلیم و ریاض العارفین، به شرح شهادت شیخ می‌پردازد.^۱

ابن الکرلانی در اثر خویش پس از آنکه صحبت بین شیخ و اصحاب و رفتن یاران او را از خوارزم بیان می‌دارد، اضافه می‌کند که: «چون آن لشکر به بخارا رسیدند، قاضی خان، که اعلم علمای آن زمان بود، در بخارا می‌بود، از آنجا با خود به خوارزم آوردند. چون به در خوارزم رسیدند قاضی خان به ایشان گفت که: سلطان المشایخ شیخ نجم الدین کبری اینجا است با ایشان و مریدان ایشان گستاخی نتوان کرد. پسران چنگیز خان که سرخیل آن لشکر بودند قاضی خان را به رسالت نزد حضرت شیخ فرستادند که ما را با شما و مریدان شما کار نیست. شیخ لطف فرمایند تا متعلقان و مریدان بیرون آیند، که مبادا ندانسته امری واقع شود. قاضی آمد و پیغام گزارد. حضرت شیخ جواب فرمودند که: اگر شما را با ما کار نیست ما را با شما کار هست، چون شما را به دعا خواسته‌ایم و سبب این بلا دعای ما گشته. موافقت ضرورت است از روی مروّت و فتوّت. ما دولت غزاوت و شهادت از شما خواهیم یافت و شما دولت اسلام از ما خواهید گرفت.»^۲ و سپس چگونگی مبارزه و شهادت شیخ را همانند منابع دیگر ذکر می‌کند و می‌نویسد که: «و در حالت شهادت این رباعی را فرموده‌اند:

۱- مجتبی‌المؤمنین، ج ۲، ص ۷۴ و ۷۵

۲- روایات الجنان و جناب الجنان، ج ۲، ص ۳۲۴ و ۳۲۷

امروز چنانم که چنان خواهم کرد از قالب تن روان، روان خواهم کرد
گر دست دهد بیا مرا یاری ده این لحظه که من وداع جان خواهم کرد»^۱
روایت محمد بن مبارک علوی کرمانی (وفات ۷۷۰ هـ.) در

سیرالاولیاء درباره شهادت شیخ و خویشان و مریدان او این است:

«چون چنگیزخان به خوارزم رسید ترکان با تیغ‌های برهنه به خانقاه حضرت شیخ نجم الدین در آمدند، دیدند که شیخ بر مصلی، مستقبل قبله، نشسته است؛ خواستند که شیخ را به تیغ زنند، در حیرت افتادند. شیخ فرمود که: من چهل مرید را در چهل حجره نشانده‌ام در مدت چهل روز، سی و هفت روز گذشته، سه روز باقی مانده که ایشان به خدا رسند. تا چهل روز تمام نشود شما را با من دستی نیست. چون سه روز گذشت و چهل روز تمام گشت، آن چهل مرید هر یک به مرتبه کمال رسیدند. آن کافران ملعون باز تیغ‌ها برهنه کرده به خانقاه درآمدند. اول شیخ نجم الدین کبری را بر سجاده شهید کردند، بعده آن چهل ولی را، که نونیاز بودند، با لوازم و جواری شیخ را شهید کردند».^۲

مشایخ نجم الدین کبری

در اکثر کتب، مرشدان شیخ پنج نفر ذکر شده‌اند:

۱. روز بهان الوزان المصری (معروف به شیخ کبیر)

۲. امام ابونصر حفده

۳. بابا فرج تبریزی

۴. عمار یاسر بدلیسی

۵. اسماعیل قصری

نجم الدین کبری در شهر خیوه، از ولایت خوارزم، نزد پدر خویش — شیخ ناصر الدین عمر بن محمد بن عبدالله — و دیگران، به تحصیل علوم می‌پردازد و سپس شروع به مسافرت می‌کند. در مصر به خدمت شیخ روزبهان الوزان المصری^۱ می‌رسد. کمال الدین حسین خوارزمی (شهید در سال ۸۴۰)، که پیرو طریقه کبرویه بوده است، درباره ملاقات نجم الدین کبری و روزبهان مصری چنین می‌آورد: «شیخ [نجم الدین کبری] ... اتفاقاً به شهر مصر رسید و مدتی در آنجا به تدریس مشغول شد تا روزی به دلالت سعادت به صحبت شیخ المشایخ روزبهان الوزان المصری رسید. و او حالی عجب داشت. در اکثر اوقات مستغرق تجلی حق و حیران مشاهده جمال مطلق بود.

۱- این شخص غیر از ابو محمد روزبهان بن ابی نصر بن روزبهان سناری بعلی دلیلی فسایی شیرازی (متولد فسا ۵۲۲- متوفی شیراز ۶۰۶) است. و با آنکه این دو فرد و نجم الدین کبری همعصر بوده‌اند، نجم کبری به خدمت روزبهان مصری (اصلش از گازران شیراز بوده و به سبب اقامت در مصر به مصری شهرت یافته، رسیده و پس از نغمذ در مکتش، با دختر او ازدواج کرده است. ولی با شیخ روزبهان بعلی شیرازی دلداری نکرده و فقط به نشان مکانیه و مرسته صورت گرفته است. این موضوع در تحفه العرفان فی ذکر سید الاقطاب روزبهان، که نزدیک سنه ۷۰۰ هجری توسط شرف الدین ابراهیم بن صدر الدین ابن محمد روزبهان نانی تألیف شده، ذکر گردیده و در مقدمه عیبه‌العامین نیز به آن اشاره رفته است. جامی در نقحبات الانس ص ۴۱۸ و کمال الدین حسین خوارزمی در جواهر الاسرار ص ۱۱۳ و معصوم معصیه در فرائد اج ۲، ص ۱۰۴، و ابن کربلائی در روایات الجفان اج ۲، ص ۳۲۲ از شیخ روزبهان وزن مصری نام می‌برند که در مصر پیر نجم الدین بوده و شیخ را به دامادی خود قبول کرده است.

شیخ [نجم الدّین کبری] فرمود: چون به صحبت او رسیدم به ریاضت اشتغال نمودم و مدّتی در خلوت بودم تا ابواب فتوحات غیبی بر من گشادن گرفت و سعادت انس با عالم قدس دست داد و حالات من در نظر شیخ پسندیده آمد و مرا به فرزندی قبول کرد و سرپوشیده خویش به من داد و مرا در مصر از آن دختر دو پسر حاصل شد.^۱

پس از مدّتی شیخ آگاه می‌شود که شخصی در تبریز، به نام ابومنصور محمّد بن اسعد بن حفّده العطار الطّوسی، که شاگرد امام حسین بن مسعود الفراء البغوی، ملقب به محیی السّنّه (وفات ۵۱۰ یا ۵۱۶ هـ.) بوده، به شرح حدیث مشغول است، بنابراین از شیخ روزبهان مصری اجازه می‌گیرد و راهی تبریز می‌شود و در خدمت شیخ ابومنصور به یادگیری احادیث و روایات کتاب مصابیح السّنّه و شرح السّنّه^۲ می‌پردازد و در یکی از جلسات به شیخ بابا فرج تبریزی برخورد می‌کند و مجذوب وی می‌گردد و درس را رها می‌کند و مریدش می‌شود: «روزی در خدمت امام [ابونصر حفّده] بحثی می‌رفت ... ناگاه شیخ واصل، بابا فرج تبریزی - که از اولیای اخفای تبریز بود - درآمد و من او را نمی‌شناختم، اما از مشاهده او تغییری عظیم در من پیدا گشت و مجال قرائت نماند. و به سوی من نظری انداخت و تبسمی کرد و بگذشت. پس به کلی از دست رفتم ... بامداد به خدمت

۱- جواهر الاسرار، ص ۱۱۳، ۱۱۴ و همچنین روضات الجنان، ج ۲، ص ۳۲۲، طرائق الحقایق، ج ۲،

ص ۱۰۴ و ۱۰۵

۲- از حسین بن مسعود الفراء البغوی

امام ابو منصور رفته و گفتیم: آن شیخ فرج ما را صید کرده است و به سلسله شوق قید کرده، لطف فرمائید تا در خدمت برویم و او را دریابیم.^۱ شیخ در خدمت بابا فرج به خلوت می‌نشیند و پس از مدتی از تبریز بیرون می‌رود و در بدلیس^۲ دست ارادت به شیخ عمار یاسر بدلیسی می‌دهد و او را پیر و مرشد خویش بر می‌گزیند.

در رساله تذکرة المشایخ، که در نیمه اول قرن هشتم هجری، از سوی یکی از شاگردان نور الدین اسفراینی (۶۳۹-۷۱۷) تألیف گردیده، طریق صحبت نجم الدین با شیخ عمار یاسر، ذکر شده.^۳ کمال الدین حسین خوارزمی نیز در جواهر الاسرار در بیان شجره ارادت شیخ آورده است: «شیخ به خط اشرف خود نوشته است: صحبت شیخنا الامام، عمار بن یاسر و هو صاحب الشیخ ابانجیب السهروردی و ...»^۴. ابن الکربلائی نیز گفته است: «در سلسله شریفه کبرویه پیر تربیت و صحبت شیخ نجم الدین احمد کبری، شیخ عمار یاسر بدلیسی را دانسته و شمرده‌اند».^۵ عبارت معصومعلیشاه، در این باره، مانند عبارت حسین خوارزمی است.^۶

نجم الدین پس از اجازه شیخ خود، متوجه خوزستان می‌شود و

۱- جواهر الاسرار، ص ۱۱۴-۱۱۵ و همچنین تفهات الانس، ص ۴۲۰؛ طرائق الحقائق، ج ۲ ص ۱۰۵؛ روشات الجنان، ج ۱، ص ۳۷۶ به بعد.

۲- قصه‌ای است نزدیک اخلاط به زمین ارمن از زوۀ افکرة المشایخ، ص ۱۵۷.

۳- مجموعه سخنرانی‌ها و مقالات دربارۀ فلسفه و عرفان اسلامی، ص ۱۵۴.

۴- جواهر الاسرار، ص ۱۱۸ ۵- روشات الجنان، ج ۲، ص ۳۲۲

۶- طرائق الحقائق، ج ۲، ص ۱۰۷

در شهر دزفول به خدمت شیخ اسماعیل قصری می‌رسد: «در آن لحظه که به خدمت شیخ اسمعیل رسیدم او را بر سر منبر یافتم. جامه چرکینی پوشیده اما سخن‌های بلند می‌گفت. در خاطر من گذشت که چنین صوفی دریغ است که جامه چرکین پوشد. در حال خاطر من بر وی ظاهر گشت و به فراست دانست و گفت: ای طالب مطلوب این جامه اگر چه چرکین است اما نمازی است. پس سخن او به غایت در من اثر کرد و صید او شدم. و مدتی در ظل تربتش بودم و خرقة ارادت و تربت از او نوشیدم و جرعه تمام از جام کلامش نوشیدم. پس مرا رخصت فرمود که کارت تمام شد. وقت آن است که بر سر اهل و عیال روی.»^۱

شیخ نجم الدین کبری در نامه‌ای که برای شاگردش - رضی الدین علی لالا - نوشته است، شجره خرقة خود را چنین بیان می‌نماید: «لبستُ الخرقة من سیدی و شیخی شیخ الوری اسماعیل بن الحسین بن عبدالله القصری ...»^۲ و در جواهر الاسرار و طرائق الحقایق شجره خرقة نجم الدین از اسماعیل قصری دانسته شده است: «شیخ خرقة پوشید از دست شیخ الشیوخ اسماعیل القصری و ...»^۳

نجم الدین پس از این مسافرتها به مصر باز می‌گردد. در این زمان او کین شیخ او، یعنی شیخ روزبهان مصری، بسیار سالخورده و

۱- روایات الجنان، ج ۲، ص ۲۲۳ و نیز طرائق الحقایق، ج ۲، ص ۱۰۶ و جواهر الاسرار، ص ۱۱۷

۲- مجموعه سخنرانیها و مقاله‌ها درباره فلسفه و عرفان اسلامی، ص ۱۶۳

۳- جواهر الاسرار ص ۱۱۹؛ طرائق الحقایق، ص ۱۰۷

ناتوان شده است: «... از آنجا [دزفول] عزم مصر کردم. چون رسیدم شیخ روزبهان پیر و ضعیف گشته بود، مرا بنواخت و گفت: نجم الدین ما عصفوری رفت و شاهبازی باز آمد». ^۱ شیخ پس از دیدار مجدد با روزبهان و کسب اجازه وی، همراه خانواده خویش راهی خوارزم می‌شود، و در آنجا خانقاهی را برای خویش بر می‌گیرند و به تربیت مریدان و وعظ و تذکیر مشغول می‌شود.

امیر اقبال سیستانی در کتاب چهل مجلس ^۲، که به سال ۷۲۴ تحریر کرده و در آن سخنان شیخ خود - علاء الدوله سمنانی (وفات ۷۳۶) - را گردآورده است، از زبان علاء الدوله مطالبی را درباره اساتید نجم الدین، همراه با شرح، نقل کرده. جامی نیز بیشتر این مطالب را در نفحات الانس، در شرح احوال نجم الدین، آورده و گفته است که: «امیر اقبال سیستانی در کتابی که در آنجا همه سخنان شیخ خود، شیخ رکن الدین علاء الدوله - قدس الله تعالی سره - جمع کرده است، از شیخ نقل می‌کند که شیخ نجم الدین کبری به همدان رفت و ...». ^۳ سخنان علاء الدوله، و به تبع او جامی، در باره نجم الدین، به طور اختصار، چنین است:

«در وقتی که شیخ نجم الدین هنوز درویش نشده بود و در طلب علم بود و از خوارزم به همدان می‌رفت، که آنجا محدثی بزرگ هست، تا پیش او حدیث بخواند، و اجازت حاصل کند ... شیخ نجم الدین

۲- چهل مجلس، ص ۸۰ به بعد

۱- جوهر الاسرار، ص ۱۱۷

۳- نفحات الانس، ص ۴۲۱

کبری به همدان رفت و اجازت حدیث حاصل کرد. و شنید که در سکندریه محدّتی بزرگ هست با اسناد عالی. و هم از آنجا به سکندریه رفت و از او نیز اجازت حاصل کرد و ... به طلب مرشد مسافر گشت و به هر کس که می‌رسید ارادت درست نمی‌کرد، به سبب آنکه دانشمند بود و سر او به هر کس فرو نمی‌آمد. و چون به ملک خوزستان رسید، در دزفول درآمد^۱. نجم الدّین پس از آشنایی با شیخ اسماعیل قصری^۲، به وی دست ارادت داد و مدّتی آنجا بود و سپس به خدمت شیخ عمّار رسید و بعد از مدّتی راهی مصر شد و با شیخ روزبهان دیدار کرد و دو باره خدمت شیخ عمّار رسید و به سفارش وی به خوارزم برگشت و به ارشاد مشغول شد.

مریدان نجم الدّین کبری

راجع به تربیت شدگان و شاگردان نجم کبری در تاریخ گزیده آمده است که: «در مدّت عمر دوازده کس را به مریدی قبول کرده امّا همه مشایخ کباراند چون: شیخ مجد الدّین بغدادی و شیخ سعد الدّین حموی و شیخ رضی الدّین علی لالا و سیف الدّین باخرزی و شیخ جمال الدّین گیلی و مولانا جلال الدّین بهاء ولد و امثال ایشان»^۳.

قاضی نورالله شوشتری علّت آنکه نجم الدّین دوازده نفر بیشتر را به تعلیم نپذیرفت، از ارادت او به ائمّه اطهار می‌داند: «... و چون پیران

۱- نفحات الانس، ص ۴۲۱

۲- در چهل مجلس شیخ اسمعیل مصری ضبط شده است.

۳- تاریخ گزیده، ص ۷۸۹

حقیقی او منحصر در دوازده امام (ع) بودند لاجرم در جانب مریدان نیز رعایت عدد پیران نموده^۱ و سپس همان مریدانی را که حمدالله مستوفی در تاریخ گزیده ذکر کرده است، نام می‌برد.^۲ صاحب جواهر^۳ الاسرار علاوه بر شش نفری که در تاریخ گزیده یاد شده است، بابا کمال جندی و بهاء الدین زکریا و نجم الدین دایه را نیز ذکر کرده است.^۴ جامی نیز مانند او به این افراد اشاره کرده، ولی از بهاء الدین زکریا اسمی نیاورده.^۵ ابن کربلانی در *روضات الجنان*، مانند جامی، از این شاگردان نام برده.^۶ امین احمد رازی نیز تنها نام شش نفر را نوشته^۷ و به جای بهاء الدین ولد نیز اشتباهاً جمال الدین ولد آمده است.

مؤلف *طرائق الحقائق* پس از اشاره به تاریخ گزیده، در مورد اینکه دوازده نفر را شیخ بیشتر به مریدی قبول نکرده، نام آنها را با ذکر *نفحات الانس*، از آنجا، نقل می‌کند.

علاء الدولة سمّانی در سخنان خود، که در کتاب *چهل مجلس* گرد آمده است، از شیخ علی لالا و اینکه در واقعه نجم الدین کبری را شناخته است، تا اینکه چگونه به خدمت وی رسیده، و همچنین از شیخ مجد الدین بغدادی، به عنوان مریدان شیخ، نام می‌برد.^۸

۱- مجالس المؤمنین، ج ۲، ص ۷۳

۲- در مجالس المؤمنین، به جای جمال الدین گیلی اشتباهاً جمال الدین کمال آمده است.

۳- جواهر الاسرار، ص ۲۲۴

۴- جواهر الاسرار، ص ۱۲۰

۵- روضات الجنان، ج ۲، ص ۳۲۸

۶- روضات الجنان، ج ۲، ص ۳۲۸

۷- تذکره هفت اقلید، ج ۲، ص ۳۱۹

۸- چهل مجلس، ص ۸۰ به بعد

مقام نجم الدین کبری در برخی از آثار

کتاب تحفة العرفان فی ذکر سید الاقطاب روزبهان، که درباره مناقب شیخ روزبهان بقلی شیرازی است، و در حدود سال ۷۰۰ هجری توسط یکی از نوادگان روزبهان کبیر تألیف شده، ظاهراً قدیمی ترین مأخذی است که از نجم الدین کبری یاد کرده است. و آن حکایت رسیدن شیخ رضی الدین علی لالا به خدمت روزبهان بقلی و سپس نجم الدین کبری است، که از زبان شیخ علی لالا نقل شده است. شرف الدین ابراهیم - نویسنده کتاب - پس از ذکر این داستان، می گوید: «و بیرون از این قضیه میان شیخ نجم الدین و شیخ روزبهان - رحمة الله علیهما - مکاتبات و مراسلات بوده است»^۱ این حکایت در روح الجنان فی سیرة الشیخ روزبهان، که در سال ۷۰۵ هجری تألیف شده، با اختلافاتی، از قول همان رضی الدین علی لالا، آمده است.^۲

در مونس الاحرار فی دقائق الاشعار، از جمال الدین حسن کاشی، قصیده‌ای آمده که در یکی از ابیات آن به بزرگی مقام نجم الدین کبری اشاره شده است:

«سجادة تو فکندی به صدر صف صفا

چو در حیات بدی شیخ نجم کبری را»^۳

شیخ نور الدین اسفراینی (۶۳۹-۷۱۷)، که پیرو طریقه کبرویه

۱- روز بهان نامه، ص ۲۵

۲- همان، ص ۱۹۹

۳- مونس الاحرار فی دقائق الاشعار، ج ۲، ص ۴۴۶

بوده، در رساله‌ای به نام فی کیفیة التسلیک والاجلاس فی الخلوة، با ذکر نام نجم الدین کبری و رساله السائر الحائر، از او به عنوان «شیخ شیخ شیخ ما» یاد می‌کند،^۱ و بسیاری از سخنان و احادیث و آیات و امثالی را که نجم الدین در رساله السائر الحائر آورده، نقل می‌کند، و حتی ابیاتی را که ظاهراً از خود نجم الدین است و در رساله السائر الحائر آمده، ذکر می‌کند. چنین به نظر می‌آید که این اثر تحت تأثیر السائر الحائر شیخ نجم الدین نگاشته شده است. یکی از رباعی‌هایی که با ذکر نام نجم الدین کبری، در این اثر آورده شده و در منابع دیگر نیز آمده، این است:

«گریست درین تنم که پنهانی نیست برداشتن سرش به آسانی نیست ایمانش هزار بار تلقین کردم این کافر را سرِ مسلمانی نیست»^۲

در برخی از کتب تراجم احوال^۳ گفته شده که این بیت مولانا جلال الدین بلخی اشاره به مقام و شهادت شیخ دارد:

«ما از آن محتشمانیم که ساغر گیرند

نه از آن مفلسگان که بزلاغر گیرند

به یکی دست می‌خالص ایمان نوشند

به یکی دست دگر پرچم کافر گیرند»^۴

۱- کاشف الاسرار به انضمام پاسخ به چند پرسش، رساله در روش سلوک و خلوت نشینی،

۲- کاشف الاسرار، ص ۱۴۸

ص ۱۲۳

۳- نفحات الانس، ص ۲۲۴، روضات الجنان ص ۳۲۸ مجالس المؤمنین، ج ۲، ص ۷۵

۴- کلیات شمس، ج ۲، ص ۱۳۹

کمال الدین حسین خوارزمی شرح حال کامل شیخ را در *جواهر الاسرار*^۱ بیان کرده است و در اثر دیگرش — *ینبوع الاسرار*^۲ — علاوه بر آنکه اجازه نامه شیخ را، که برای سعد الدین حموی نوشته است، نقل کرده، حکایات دیگری را نیز آورده است، از جمله مناظره شیخ با امام فخر رازی، که پس از آمدن فخر رازی به خوارزم، روی می دهد: «... امام را از آنجا که حمیت دانشمندی است قهر مستولی شد از شیخ سؤال کرد که: بما عرف الله؟ یعنی به چه شناختی خدای را؟ شیخ در جواب گفتند: به واردات قدسی و مشاهدات انسی...»^۳.

ابوالمفاخر یحیی باخوری علاوه بر آنکه در *فصوص الآداب* مطالبی از *رسالة خلوت* و *دو رساله* در آداب الصوفیه نجم الدین کبری می آورد، گاهی نیز به پاره ای از عادات شیخ اشاره می کند: «و شیخ نجم الدین کبری، سلام الله علیه، طشت بنهادی و جامه های مسافران را جمع آوردی و به دست مبارک خود شستی»^۴؛ «و شیخ ما نجم الدین کبری، قدس الله روحه، جامه مسافران را جمع آوردی و به دست مبارک خود شستی»^۵.

شاه داعی شیرازی از نجم الدین با لقب «تاج العارفین» یاد می کند: «و بعضی سیاه و کبود به نسبت به سوی تاج العارفین سیدی

۱- *جواهر الاسرار و زواهر الانوار*، ص ۱۱۱ به بعد

۲- *ینبوع الاسرار فی نصاب الارباب*، ص ۲۶۷

۳- شرح کامل در همان مأخذ، ص ۴۰ به بعد، و *روضات الجنان*، ج ۲، ص ۳۲۵

۴- *اوراد الاحیاء*، ص ۱۰۹

۵- همان مأخذ، ص ۱۵۳